

چرا اگر «همه» مدیران خوب شوند، باز مملکت به صورت کامل اصلاح نمی‌شود؟

فرق زندگی قبل از ظهور و بعد از ظهور در «زندگی جمعی» است

ما در باره موضوعی بحث می‌کنیم که اگر محقق بشود، تحولی در زندگی تک تک ما ایجاد می‌کند. در واقع فرق بین زندگی قبل از ظهور و زندگی بعد از ظهور در همین موضوع است، شما بعد از ظهور هم در ماه رمضان روزه می‌گیرید و صبح‌ها دو رکعت نماز صبح می‌خوانید، بعد از ظهور هم به فعالیت اقتصادی برای تأمین معیشت می‌پردازید و... بعد از ظهور چه تفاوتی در زندگی انسان‌ها اتفاق می‌افتد؟ اینکه که به زندگی جمعی می‌پردازند. این زندگی جمعی در وضع قانون‌گذاری، در شیوه بوروکراسی، در روش قانونمند کردن و تنظیم مقررات مدرسه و دانشگاه و... تحولی ایجاد می‌کند.

فکر کنید اگر سازمان‌ها به جای اینکه اختیارات را به مدیران بدهند به مردم بدهند، چه تحولی ایجاد می‌شود! البته خیلی‌ها این را دشوار بلکه ناممکن می‌دانند. یک دلیل دشواری زندگی جمعی این است که کسی به این سادگی حاضر نیست به زندگی جمعی بپردازد، آن منفعت‌طلبی و آن فردگرایی‌ای که طبیعتاً در انسان‌ها هست اجازه نمی‌دهد. اگر بخواهیم انسان‌ها را به جمع‌گرایی مجبور کنیم که شبیه زندگی کمونیستی خواهد شد! در زندگی کمونیستی می‌گفتند هیچ‌کسی به فکر جیب خودش نباشد و هیچ‌کسی دنبال منفعت فردی نباشد، اگر همه، استعداد‌های‌شان را وسط بیاورند کل جامعه ثروتمند می‌شود و آن وقت، جامعه یک نانی مستقیم و مساوی به افراد خواهد داد. ما که نمی‌خواهیم نظام مارکسیستی داشته باشیم.

برخی از قوانین ما شبیه نظام سرمایه‌داری غرب است و برخی شبیه نظام مارکسیستی!

جامعه لیبرالی هم می‌گوید باید آزاد بگذاریم تا با رقابت و منازعه قدرت رشد اقتصادی پدید بیاید هر چند این رقابت به عداوت هم کشیده شود؛ چون انسان‌ها خودخواه هستند وقتی که هر کس برای خودش کار کند، از سرانه پیشرفت افراد، رونق اقتصادی ایجاد می‌شود. در جامعه لیبرالی بعضی‌ها به لحاظ اقتصادی پیشرفت می‌کنند ولی اکثراً کارمند و کارگر یک عده اندکی می‌شوند. در جامعه کمونیستی هویت فردی و استقلال فردی از بین می‌رود، در جامعه لیبرالی هم استقلال اکثر افراد از بین می‌رود، چون برده قدرت‌ها هستند. البته نظام سرمایه‌داری به معنای واقعی هیچ‌وقت محقق نشده است یعنی ما یک نظام سرمایه‌داری آزاد در جهان نمی‌بینیم، این چیزی که الان هست، نظام سرمایه‌داری سرمایه‌داران صهیونیست است. حتی رقابت آزاد بین سرمایه‌داران هم در جهان نیست.

الان در کشور ما وضعیت چگونه است؟ ما یک وضعی داریم که معلوم نیست نظام سرمایه‌داری

غرب است یا نظام مارکسیستی شرق! برخی از قوانین ما مثل قانون کار، کمی به آن طرف شبیه است و برخی قوانین هم شبیه آن طرف دیگر است، بعضی از قوانین هم به هیچ طرفی شبیه نیست! مثلاً شیوه بانکداری ما معلوم نیست مارکسیستی است یا سرمایه‌داری؟ بلکه یک چیزی مثل شتر گاو پلنگ است! در نظام سرمایه‌داری هم این قدر بانک‌ها جنایت اقتصادی نمی‌کنند که در کشور ما خواه ناخواه طبق قوانین و مقررات، این جنایت‌ها را انجام می‌دهند.

باید این زندگی ما متحول بشود؛ ما با این وضعیت نمی‌توانیم ادامه بدهیم. مقررات در دولت‌ها دائماً دارند زمینه رانت و قدرتمند شدن مدیران را فراهم می‌کنند و طبیعتاً چیزی جز فساد به دنبال نخواهد داشت. رهبر انقلاب بارها بر اصل چهل و چهار قانون اساسی تأکید کردند و با تعبیر مختلف فرمودند که باید کارها به دست مردم سپرده بشود، با این بوروکراسی امکان ندارد.

تاکنون هیچ دولتی نتوانسته بخش خصوصی را به معنای «فعال کردن مردم» محقق کند

در سال‌های جنگ، دولت دست عده‌ای بود که یک مقدار با گرایش‌های سوسیالیستی و مارکسیستی کشور را اداره می‌کردند. بعد از جنگ و در دوران سازندگی، آقای هاشمی می‌گفت نباید همه چیز دولتی باشد و باید به بخش خصوصی واگذار شود. ولی مسئله این است که بخش خصوصی به چه شیوه‌ای فعال بشود؟ دولت‌های پیشین در جمهوری اسلامی نتوانستند بخش خصوصی را به معنای فعال کردن مردم ترجمه کنند و قوانین هم به این سمت نیامدند، لذا دوتا پدیده پیش آمد؛ یکی بخش خصوصی، یکی بخش خصولتی.

البته بخش خصوصی تا حدی فعال شد اما دولت کماکان خیلی از اختیاراتش را به دست بخش خصوصی نداد، این دوتا باهم بافتند و بر مردم

تاختند. مثلاً وقتی دولت می‌خواهد قیمت‌ها را کنترل بکند، و برای ارز و خودرو، قیمت‌گذاری می‌کند، ثروتمندها ثروتمندتر می‌شوند و وقتی هم قیمت‌گذاری نمی‌کند و آزاد می‌گذارد، باز هم ثروتمندها ثروتمندتر می‌شوند.

چرا در جامعه ما قدرت اقتصادی در اختیار «گروه‌های مردمی» نیست؟

چیزی به نام قدرت اقتصادی که در اختیار مردم یعنی «گروه‌های مردمی» باشد وجود ندارد. چرا؟ چون از این طرف فرهنگ زندگی اجتماعی ما زندگی گروهی نیست، از آن طرف متخصصین و اندیشمندان حوزه و دانشگاه بلد نیستند برای منتقل شدن قدرت از بخش خصوصی و از بخش دولتی و خصوصی به مردم، طرح‌ریزی و قانون‌ریزی کنند.

گاهی می‌بینید که یک نمایندهٔ مجلس، اجازه نمی‌دهد یک کارخانه در آن شهر از زیر دست دولت در بیاید و به بخش خصوصی واگذار بشود، چون دیگر نمی‌تواند در این کارخانه اعمال نفوذ کند و کم‌کم نفوذ او به عنوان نمایندهٔ مجلس در این شهر از بین می‌رود. لذا نمی‌گذارد کارخانه از بخش دولتی که محل رانت است و ضعیف اداره می‌شود به بخش خصوصی منتقل بشود. تازه بحث ما این نیست که به بخش خصوصی منتقل بشود، بلکه می‌گوییم باید مردمی بشود. ولی مسئله اینجاست که مردم و گروه‌های مردمی کجا هستند؟

ضعیف‌ترین بخش اقتصاد در کشور ما تعاونی‌ها هستند

ضعیف‌ترین بخش اقتصاد در کشور ما تعاونی‌ها هستند، چون مردم ما میل به تعاونی ندارند. برخی می‌گویند: «خدا اگر می‌خواست برای خودش شریک انتخاب می‌کرد، اما در هیچ چیزی با کسی شریک

نشد پس شراکت خوب نیست!» ما نمی‌خواهیم اقتصادمان مارکسیستی و کمونیستی باشد، بلکه می‌گوییم بخش خصوصی فعال بشود، برای اینکه مثل نظام سرمایه‌داری غربی، یک عده سرمایه‌دار، بقیه را چپاول نکنند، باید چه کار کرد؟ باید دولت با قوانینش یک کاری بکند که بخش خصوصی به نفع توده‌های مردم فعال بشود. حضرت امام صریحاً می‌فرمود کاری بکنید که امور به دست توده‌های فقیر مردم باشد نه دست دولت. البته ایشان نمی‌فرمود که فقط فقرا باشند بلکه، می‌فرمود بخش خصوصی و مردمی به ویژه کسانی که محروم هستند.

متأسفانه ما فرهنگ زندگی جمعی نداریم. اخیراً مقام معظم رهبری به آموزش و پرورش فرمودند که زندگی جمعی را به دانش‌آموزها یاد بدهید.

تنها جایی که می‌توانیم زندگی جمعی را تمرین کنیم، هیئت‌ها و مساجد هستند. فرهنگ زندگی جمعی دینی

و مؤمنانه یک نمونه‌اش این است که شما به‌جای اینکه پول خودت را برای مضاربه در بانک بگذاری، با رفقای خودت به صورت دانگی پول جمع کنید و یک کار و کاسبی راه بیندازید، یعنی یک حرکت تعاونی انجام بدهید.

اداره هر محله باید توسط مردم آن محله انجام بشود

اگر شما با هم جمع بشوید و زندگی جمعی را آغاز کنید (که یک بُعدش کار اقتصادی است) آن وقت یک تحول اساسی اتفاق می‌افتد و همه‌چیز فرق می‌کند مثلاً اداره شهر توسط مردم انجام می‌شود. اصلاً هر محله‌ای را مردم محله باید اداره بکنند همان‌طور که یک آپارتمان را مردم آپارتمان اداره می‌کنند. ولی الان مردم فقط پای صندوق رأی می‌روند و اعضای شورای شهر را انتخاب می‌کنند و تا چهار سال بعد که دوباره انتخابات برگزار شود، اصلاً خبر ندارند که در این شورا چه اتفاقی می‌افتد. این یعنی مشارکت حداقلی.

در هر شهری انسان‌های دلسوزی هستند که در زمینه‌های مختلف متخصص، توانمند و باتجربه هستند ولی معمولاً این نخبگان، برای مشارکت در تصمیم‌گیری‌های شهر دعوت نمی‌شوند و از نظرات آنها استفاده نمی‌شود در حالی که رهبر انقلاب فرمود: باید مشارکت مردم را در تصمیم‌گیری‌ها و تصمیم‌سازی‌ها افزایش دهید.

فرماندار یک شهر باید دائماً با کارشناسان، متخصصین و نمایندگان اصناف جلسه بگذارد و در تصمیم‌گیری‌ها از نظرات آنها بهره بگیرد. اگر این کار را نکند پس چگونه می‌خواهد شهر را اداره کند؟ این می‌شود دولت غیرمردمی!

رهبری صریحاً به رئیس‌جمهور و اعضای دولت فرمود: ای که شما در بین مردم حضور پیدا می‌کنید

خوب است اما کافی نیست، بلکه باید مشارکت مردم را در تصمیم‌گیری، در نظارت بر رفتار مدیران، و در اقدام-یعنی جایی که مردم می‌توانند مستقل از دولت، اقدام کنند- افزایش بدهید. (مردم را در تصمیم‌سازی‌های دستگاه‌های مسئول کشور شریک کنند... ساز و کار درست کنند که مردم را در اقدام هم شریک کنند...؛ بیانات 19/10/1400)

متأسفانه در همین دولت، نهادها و مدیرانی هستند که نه تنها بخش خصوصی و صنایع دانش بنیان را کمک نمی‌کنند بلکه برای آنها مانع ایجاد می‌کنند. البته خود رئیس‌جمهور یا وزیر مربوطه مانع نیستند بلکه این بدنه بوروکراسی اداری در وزارتخانه‌ها، و بدنه کارشناسی و مدیران میانی هستند که با امضاهای طلایی، مانع ایجاد می‌کنند و مجلس شورای اسلامی باید نهضتی ایجاد کند برای از بین بردن این امضاهای طلایی. گاهی یک مدیر میانی برای اینکه کار قانونی شما را انجام بدهد، رشوه

می‌خواهد. این مشکل را چگونه باید حل کرد؟ با قوه قضائیه؟ نه!

چرا اگر «همه» مدیران خوب شوند، باز مملکت به صورت کامل اصلاح نمی‌شود؟

حدود سیصد هزار مدیر میانی در کشور داریم که نمی‌دانم این دولت چند درصد از اینها را توانسته عوض بکند. تازه اگر همه اینها هم عوض بشوند و مدیران خوب جایگزین اینها بشوند، همه مشکلات حل نخواهد شد. این تفکر اشتباه است که بگوییم اگر همه مدیران، خوب بشوند مملکت اصلاح می‌شود.

چرا این تصور اشتباه است؟ به چند دلیل؛ یکی اینکه مدیر خوب هم بی‌آوری این احتمال وجود دارد که خراب بشود و نتواند تحمل بکند و پاک بماند. دوم اینکه گاهی یک مدیر می‌آوری که آدم خوبی است اما قدرت اداره جامعه را ندارد. چون تا حالا کار

نکرده، کاسبی نکرده، تجارت نکرده، تولیدی نداشته که درد این تولیدکننده‌ها و کاسب‌ها را بفهمد. لذا وقتی یک تولیدکننده یا تاجر بخش خصوصی یا بخش تعاونی برای حل مشکلات خود پیش او می‌آیند، نظرات کارشناسی اشتباه می‌دهد و نمی‌تواند مشکل آنها را حل کند و می‌گوید «نه، مقررات به من اجازه نمی‌دهد...» نتیجه‌اش این می‌شود که یک کارخانه یا کارگاه با تعداد زیادی کارگر و کارمند تعطیل می‌شود یا به مشکل می‌خورد.

پس مشکل اول این است که آن مدیر خوب ممکن است فاسد بشود. مشکل دوم این است که توانایی لازم را ندارد چون فوت و فن تجارت و تولید را بلد نیست و مشکلات این قشر را درک نمی‌کند. سوم اینکه این مدیرهای دولتی معمولاً جرأت ریسک ندارند. در بخش خصوصی نمی‌شود بدون ریسک، کار کرد ولی اینجا معمولاً اجازه ریسک نمی‌دهند.

مشکل بعدی چیست؟ فرض کنید ما مدیر میانی حزب الهی، متخصص و شجاع آوردیم که خوب هم کار می‌کند. از اینها هم کم نداریم. مدیران دولتی خوبی داریم که در یک استان تصمیم می‌گیرد که وضعیت اقتصاد استان را عوض کند و واقعاً هم این کار را می‌کند. یک نمونه از این مدیران خوب را رهبر انقلاب در جلسهای که با دولت قبل داشتند، مثال زدند و فرمودند که یکی از فرماندارها با جمع‌آوری پول‌های اضافه مردم آن شهرستان، چقدر برای آبادانی کار کرده است، چرا بقیه فرماندارها نمی‌توانند این کارها را بکنند.

از دولت و مجلس انقلابی می‌خواهم که تمرکز قدرت را از دولت بگیرند و به مردم بدهند

حُب این مدیری که متخصص و شجاع است و خیلی هم خوب کار می‌کند، چه اشکالی دارد؟ اشکالش این است که مرکز قدرت را ضعیف نکرده است و طبیعتاً عده‌ای برای این مرکز قدرت، طمع می‌کنند و

جای او را می‌گیرند! بالاخره در انتخابات بعدی، کار را از او می‌گیرند.

از این دولت و مجلس انقلابی می‌خواهم که تمرکز قدرت و ثروت را از دولت بگیرند و به مردم بدهند و الا در انتخاب‌های بعدی سر پست‌های دولتی دعوا خواهد بود و تا وقتی دعوا سر پست‌ها هست این مملکت روی آبادانی را نخواهد دید.

قدرت را به مردم بدهید تا دیگر تمرکز قدرت و ثروت در دولت نباشد و دیگر کسی برای تصاحب این قدرت، طمع نکند. بگویند: برای چه می‌خواهی در انتخابات شرکت کنی؟ کارخانه‌ها را که به دست مردم دادند، وزارت‌خانه‌ها هم که کوچک شد، امضاهای طلایی هم دیگر وجود ندارد! آن وقت دیگر شارلاتان‌بازی تمام می‌شود، دعوای سیاسی مسخره‌چپ و راست هم تمام می‌شود.

آن وقت چه کسانی می آیند و پست دولتی می گیرند؟
کسانی که دنبال منفعت شخصی نیستند. ولی الان
پست های مدیریتی، منافع فراوان و امضاهاى طلايى
دارند. حتى اطلاعاتى كه در اين مراكز هست،
رانت هاى عجيب و غريب پديد مى آورد.

**تا وقتى تمرکز قدرت را از بين نبرد رقابت برای
تصاحب قدرت وجود دارد**

مدیر دولتی هرچقدر هم خوب باشد، تا وقتى كه
تمرکز قدرت را از بين نبرد، به جایگاه او طمع
می کنند و برای تصاحب قدرت، بالاخره او را
سرنگون می کنند. احزاب وقتى وارد رقابت می شوند،
كارشان همین است؛ نقشه می کشند برای اینکه طرف
مقابل خود را يك جورى حذف کنند. روزنامه هاى
حزبى را ببینید، غالباً عملکردشان به این صورت
است كه هیچ وقت نقطه مثبت رقیب خود را نمی گویند

و نقاط ضعف رقیب را برجسته می‌کنند برای اینکه در رقابت با او برنده بشوند.

وقتی که روزنامه، حزبی شد این قدر غیر منصفانه عمل می‌کند که دیگر حقیقت معلوم نمی‌شود. این روش حزب‌بازی واقعاً ننگ است! این بازی دوقطبی احمقانه اصلاح طلب اصول‌گرا ننگ است.

برای اینکه قدرت به مردم منتقل شود باید گروه‌های مردمی فعال بشوند

مدیر اگر باتقوا، متخصص، دست‌پاک و شجاع باشد و مجاهدانه کار بکند چه اشکالی برایش پیش می‌آید؟ مگر امیرالمؤمنین(ع) مدیر پاک و متخصص و جهادی نبود؟ سه تا جنگ داخلی به ایشان تحمیل کردند تا قدرت را از ایشان بگیرند. خُب چرا امیرالمؤمنین(ع) زندگی جمعی و فعال کردن گروه‌های مردمی را در عمل پیاده نکرد تا قدرت را

به مردم منتقل بکند؟ چون مردم قبول نکردند. علت غربت امیرالمؤمنین(ع) همین بود. مردم انتظار داشتند که امیرالمؤمنین(ع) خودش مسائل را حل کند. می‌گفتند ما یک آدم قاطع مثل خلیفه دوم می‌خواهیم که خودش بی‌رد و بدوزد! اما حضرت می‌فرمود که من جای شما کار نمی‌کنم این را باید خودتان به عهده بگیرید. لذا می‌گفتند تو مدیر ضعیفی هستی!

الان هم اگر یک فرماندار بخواهد همین سیره امیرالمؤمنین(ع) را اجرا بکند به او می‌گویند تو فرماندار ضعیفی هستی. فرماندارهای محترم، بگذارید این اتهام را بزنند و به شما هم مثل امیرالمؤمنین(ع) بگویند «مدیر ضعیف» ولی مردم را به صحنه بیاورید.

خُب الان که مردم به صحنه نمی‌آیند، باید چه کار کنیم؟ چاره عملیاتی‌اش مسجد است؛ مسجد باید

متحول بشود. اگر ما زندگی جمعی نداریم تقصیر مسجد است؛ امام جماعت مسجد، هیئت امنای مسجد، بسیج مسجد. درباره مسجد، فردا شب صحبت می‌کنیم، امشب می‌خواهیم یک راه‌حل کلی را بیان کنیم.

رسول خدا (ص) با ساماندهی گروه‌های مردمی قدرت را از مرکز به مردم منتقل کرد

پیامبر اکرم (ع) وقتی به مدینه هجرت کرد، مردم را در گروه‌های ده‌نفره سازمان‌دهی کرد، برای هر گروه یک مسئول گذاشت و اسم مسئول‌شان را «عریف» گذاشت. رسول خدا (ص) با این کار، قدرت را از مرکز به مردم منتقل کرد. پیامبر (ص) این قدر قدرت را از دست قدرتمندان جامعه گرفت و به مردم منتقل کرد، این قدر به مردم منتقل کرد که بعد از رسول خدا کسانی قدرت را به دست گرفتند که نه اسلحه داشتند، نه ثروت داشتند، نه قوم و قبیله قوی‌ای داشتند، نه شجاعت داشتند، نه علم داشتند.

ببینید برای رسول الله (ص) چقدر مهم بوده که قدرت متمرکز دست قدرتمندان نباشد و به دست مردم بیفتد! ببینید چقدر ایشان مقید بود به اینکه قدرت در دست مردم باشد!

حالا این سؤال را می‌شود از رسول خدا (ص) پرسید: شما که این قدر تأکید داشتی قدرت به دست مردم بیفتد، خُب از بین مردم یک زرنگ پیدا می‌شود و همه را بازی می‌دهد! جواب رسول خدا (ص) به شما چیست؟ می‌فرماید مگر دین ما نگفته است: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (توبه، 71) یعنی گروه‌هایی از مؤمنین باید با هم‌یاری و مسئولیت‌پذیری جلوی انحراف را می‌گرفتند. این گروه‌های مردمی که باید جلوی بدی‌ها را در جامعه می‌گرفتند، باید شکل می‌گرفت اما شکل نگرفت!

علت اصلی مصیبت‌های بعد از پیامبر(ص) «باهم نبودن مردم» بود

در واقع هدف این بود که مردم در گروه‌های منسجم، متشکل شده و باهم بشوند همان‌طور که قرآن می‌فرماید: «الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» ولی این امر آن‌طور که باید در مدینه محقق نشد، یعنی آنها زندگی جمعی را شروع نکردند و به معنای واقعی باهم نشدند لذا بعد از پیامبر(ص) آن حوادث رخ داد. پس مشکل اصلی این نبود که چهار نفر آدم ظالم آمدند و طرح پیامبر(ص) را به هم ریختند. علت اصلی همه بدبختی‌ها باهم نشدن مردم بود.

طرح رسول خدا(ص) این است که بنای کار را روی دوش گروه‌های مردمی و مؤمنینی که باهم هستند، قرار داده است، اینها باهم باید جلوی بدی‌ها را بگیرند. علت مظلومیت امیرالمؤمنین(ع) هم نبودن همین گروه‌های مردمی بود. در روایت هست که

هیچ قومی بعد از هیچ پیامبری بدبخت نشدند، جز به خاطر تفرقه! یعنی به خاطر باهم نبودن مردم. این تفرقه الان به صورت قانونمند در سبک زندگی ما و در زندگی اقتصادی ما وجود دارد، البته برای این تفرقه صورتک‌های وجیهی درست کرده‌ایم؛ مثل زندگی کارمندی، یا مثل زندگی اقتصادی فردی. پس معلوم شد که مشکل از خود ما هم هست چون زندگی جمعی و تعاونی نداریم.

زندگی جمعی و تعاونی دوتا مشکل دارد: 1. نداشتن انگیزه 2. ایجاد اختلاف

زندگی جمعی و تعاونی دوتا مشکل دارد؛ یکی اینکه انگیزه می‌خواهد و ما معمولاً انگیزه‌اش را نداریم، واقعاً انگیزه پیدا کردن برای زندگی جمعی سخت است؛ بالاخره شما مال و امکانات و استعداد خودت را باید وسط بیاورید و باهم ندار باشید. البته امام باقر(ع) فرمود که اگر باهم ندار بودید(به حدی که دست در جیب همدیگر می‌کردید) هیچ وقت محتاج

نمی‌شدید. (قال: يُدْخِلُ أَحَدَكُمْ يَدَهُ فِي كَيْسِ أَخِيهِ فَيَأْخُذُ حَاجَتَهُ إِذَا احتَاجَ إِلَيْهِ؟ قُلْتُ: أَمَا هَذَا فَلَإِ فَقَالَ: أَمَا لَوْ فَعَلْتُمْ مَا احتَجْتُمْ؛ كَشَفَ الغَمَةَ، ج 2، ص 121)

حالا فرض کنید که ما برای زندگی جمعی انگیزه پیدا کرده‌ایم، مشکل بعدی زندگی جمعی چیست؟ مشکل بعدی این است در زندگی جمعی طبیعتاً اختلاف پیش می‌آید؛ اختلاف نظر و اختلاف سلیقه. این اختلاف را باید چه‌کار کنیم؟

دو مشکل زندگی جمعی با «ولایت» بر طرف می‌شود/ مهم‌ترین کارکرد ولایت این است که برای زندگی جمعی انگیزه می‌دهد و اختلافات را بر طرف می‌کند

حالا این دو تا مشکل زندگی جمعی را چگونه باید بر طرف کرد؟ مهم‌ترین کارکرد ولایت این است که

هم برای زندگی جمعی انگیزه ایجاد می‌کند و هم اختلافات زندگی جمعی را برطرف می‌کند.

ساختار ولایی در مدیریت یک ساختار فوق‌العاده ویژه است. ولایت چه کار می‌کند؟ دل‌ها را به هم نزدیک می‌کند. ولایت برای رهایی چه می‌کند؟ انسان‌ها را آماده زندگی جمعی می‌کند. اربعین با عظمت و باشکوه، نمونه زندگی جمعی است که حسین(ع) آن را برای ما سهل کرده است، اربعین با عظمت طلیعه تمدن مهدوی است، اربعین را حسین فراهم کرده است، مردم هستی‌شان را کنار جاده می‌آورند تا زائران امام حسین(ع) را اطعام کنند. می‌گویند: ما نوکر همه زائران امام حسین(ع) هستیم.

اربعین الگوی زندگی آینده ما در معیشت و اقتصاد خواهد بود

الگوی زندگی ما در آینده، در معیشت فردی و در زندگی اداری و اقتصادی، اربعین خواهد بود. آینده از آن اربعین است، اربعین به مناسک اربعین محدود نخواهد شد، این امام زمان(ع) است که دارد با فرهنگ خودش می‌آید و این حسین(ع) است که مقدمه ظهور امام زمان(ع) را فراهم می‌کند. عامل دیگری این قدرت را ندارد که مقدمه ظهور را فراهم کند و این قدرت به قیمت خون حسین(ع) فراهم شده است.

ولایت دلبری می‌کند؛ همه می‌گویند «آقا جان، ما به خاطر تو باهم هستیم و فدای هم می‌شویم» این باعث می‌شود که دور هم جمع می‌شوند و قدرت پیدا می‌کنند. حضرت امام فرمود اگر اهل بیت(ع) برای یک قطره اشک بر امام حسین(ع) این همه ثواب ذکر کرده‌اند در واقع از همان اول نقشه داشتند برای قدرتمند کردن شیعیان.

بعضی‌ها به ولایت معتقدند اما حاضر نیستند با مؤمنان ولایتمدار زندگی جمعی داشته باشند

یک سؤال: اگر من به ولایت ولی الله الاعظم معتقد باشم، یعنی شیعه اعتقادی باشم ولی حاضر نباشم با یک جمع مؤمنان ولایتمدار زندگی جمعی داشته باشم، آیا ولایت من ایراد دارد؟ بله، درست است که او ولایت ولی الله الاعظم را پذیرفته، اصل امامت را پذیرفته، و خودش را برای امیرالمؤمنین و امام حسین(ع) می‌کشد، ولی حاضر نیست «سلم لمن سالمکم» را اجرا کند، یعنی برای فدایی‌های مولایش فداکاری نمی‌کند و حاضر نیست با آنها زندگی جمعی داشته باشد، چنین کسی ولایتش درست نیست.

امام زمان منتظر است ببیند این کسانی که با من دوست هستند و با حسین(ع) دوست هستند، آیا با هم دوست می‌شوند؟ این همان تحولی است که باید در ما پدید بیاید و سبک زندگی‌های ما را تغییر بدهد.

لااقل یک گوشه از زندگی‌تان را به زندگی جمعی اختصاص دهید

پیشنهاد بنده این است که یک بخشی از زندگی‌تان را به زندگی جمعی اختصاص دهید. حالا ممکن است یک کسی کارمند باشد، مدیر باشد، کاسب باشد، کارخانه‌دار باشد یا... بالاخره یک بخشی از زندگی‌ات را به زندگی جمعی اختصاص بده و آن را تجربه کن .

زندگی جمعی باید داشت! لااقل در یک گوشه‌ای از زندگی‌تان، زندگی جمعی داشته باشید، با همسایه‌ها می‌شود، با هیئت می‌شود، با اهل مسجد می‌شود... خودت انتخاب کن. یک جمع را انتخاب کن و بگو «بیایید ما صد نفر باهم زندگی کنیم، دست همدیگر را بگیریم» نگذاریم کار به بحران بکشد تا به هم کمک کنید .

مسئله اول، انگیزه نداشتن برای زندگی جمعی بود. مسئله دوم هم این بود که در زندگی جمعی، اختلاف پیش می‌آید. کارکرد ولایت همین است؛ می‌گوید بگذارید من حرف آخر را بزنم؛ مثل نقشی که داور در زمین فوتبال دارد. شاید بگویید که ولیه فقیه که معصوم نیست! خُب داور زمین فوتبال هم معصوم نیست! بحث ما در سطح ولایت فقیه نیست، بلکه در سطح پایین‌تر است، ولایت فقیه برای مسائل کلان مملکتی است ولی در اینجا منظور ما ولایت برای گروه‌های اجتماعی کوچک است.

پیامبر اکرم(ص) بعد از فتح مکه، یک جانشین برای شهر مکه تعیین کرد، و در حکمش برای مردم مکه فرمود که این شخص بدون نظر گرفتن از من، جامعه را اداره می‌کند... یعنی فردا نگویید از کجا معلوم است که تو درست بگویی؟! نمی‌شود که فرماندار یک شهر مدام پیک بفرستد به مدینه و از رسول خدا(ص) سؤال کند که من درباره فلان مسئله باید چه کار کنم؟ این‌طوری که نمی‌شود شهر را اداره

کرد! مدیریت ولایی یک نوع ساختار ویژه است، خیلی باید در این باره بحث کرد که بر اساس این ساختار، در محله‌ها و مناطق شهری و روستایی، این گروه‌های کوچک چگونه باید اداره بشوند.

اینکه «محبت مولا انگیزه زندگی جمعی است» در کجای قرآن آمده است؟

اگر این طرح کلی و کلان، درست باشد و مطلب مهمی باشد، حتماً باید در قرآن آمده باشد و باید جزء آیات کلیدی قرآن هم باشد. نکته اول این بود که «محبت مولا انگیزه زندگی جمعی ایجاد می‌کند» جایگاه محبت مولا در قرآن کجاست؟ «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (شوری، 23) به رسول خدا(ص) گفتند که می‌خواهیم از شما تشکر کنیم، حضرت طبق آیه قرآن فرمود: از شما یک تشکر بیشتر نمی‌خواهم و آن هم مودت و محبت نسبت به اهل بیت من است، بچه‌های من را دوست داشته باشید، حسین من را دوست داشته باشید... میوه

نهال محبت و ولایت، به همان زندگی جمعی می‌رسد
چون اصل مسئله همان زندگی جمعی است.

ما نسبت به اهل بیت (ع) محبت داریم، ولی مشکل ما این است که فقط در همین ایام خاصی-مثل اربعین و عاشورا- که دور حسین (ع) هستیم، این جمع محبین اهل بیت را شکل می‌دهیم، پس بقیه ایام سال چه می‌شود؟ بنا نیست دوازده ماه سال خدا دوازده حسین به قربانگاه بفرستد تا ما را جمع کند! بقیه‌اش را خودتان بروید! این را الگو قرار بدهید و بقیه راه را خودتان بروید.

این محبت، عامل سعادت جامعه و عامل طراحی ساختارهای اجتماعی و حقوقی است. این درست نیست که فقط در ماه محرم، از امام حسین (ع) یک حال خوب بگیریم و بقیه زندگی‌مان را صهیونیست‌ها اداره بکنند و سیستم اداری ما را مارکس وبر طراحی کند! اصلاً این امام حسینی که زندگی ما را

نمی‌خواهد آباد بکند قبول ندارم! یعنی امام حسین (ع) به گودی قتلگاه رفته است که فقط یک احساس روانی خوب به ما بدهد؟! پس طرح‌ها و برنامه‌های اصلی زندگی ما را چه کسی باید بریزد؟ نباید این‌طور نگاه کنیم. این‌جوری نگاه می‌کنی. فرمود: «إِنَّ الْحُسَيْنِ مِصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النِّجَاةِ» (مثیر الأحران، ص 4) اینکه امام حسین (ع) کشتی نجات است، فقط برای نجات دادن گنهکارها از گناهان فردی نیست، بلکه حسین (ع) جامعه را نجات می‌دهد؛ فقط حسین (ع) می‌تواند این زندگی جمعی را ایجاد بکند.

طبق آیه قرآن، پذیرش فصل الخطاب بودن ولی‌الله از عمق جان در اختلافات، پایه سعادت بشر است

دومین مشکل که ولایت آن را حل می‌کند این است که اختلاف‌ها را برطرف می‌کند. این در کجای قرآن آمده است؟ خداوند در مهم‌ترین قسم قرآن می‌فرماید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ

وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء، 65) ای پیغمبر، به خدای تو سوگو کند که اگر در اختلاف‌های اجتماعی نظر بدهی و کسی حتی ته دلش بگوید «نه» او ایمان ندارد! باید تسلیم حکم تو باشد چه تسلیم‌شدنی!

در اینجا خداوند قسم می‌خورد که این فرد، ایمان ندارد، حتی اگر او اهل نماز و عبادت باشد، معاد را هم قبول داشته باشد، اما ته دلش یک‌کمی ناراحت بشود از حکمی که پیامبر(ص) برای حل اختلاف‌ها فرموده است. خدا شوخی ندارد چون این مسئله بسیار مهمی است و در غیر این صورت، سنگ روی سنگ بنده نمی‌شود. این پایه سعادت بشر است که فصل الخطاب بودن ولی‌الله را در اختلافات از عمق جان بپذیرد و الا عقل ندارد، شرف ندارد، انسانیت ندارد و به سوی رهایی قدم بر نمی‌دارد و سرباز بی‌جیره و مواجب سلاطین و زورگویان و ظالمان عالم خواهد شد.

در این آیه، خداوند قسم به خودش می‌خورد که اگر کسی موقع اختلاف، حکم پیامبر را قبول نکرد، اصلاً ایمان ندارد، یعنی ایمان این است که وقتی بنا شد زندگی جمعی داشته باشیم، در اختلافات حرف آخر و فصل‌الخطاب باید حرف ایشان باشد. در غیر این صورت نه تنها یک ملت بلکه حتی بیست و دو نفر هم در زمین فوتبال نمی‌توانند باهم کنار بیایند و بازی کنند.

یک کارکرد ولایت این است که مؤمنین را دور هم جمع می‌کند/ امام حسین(ع) از ما انتظار دارد با محبین او هم دوست باشیم

کارکرد ولایت چیست؟ یکی اینکه او را دوست داشته باشیم و این محبت، انگیزه ایجاد کند که دور هم جمع بشویم. در زیارت جامعه می‌خوانیم «بمُواالاتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ... وَ انْتَلَفَتِ الْفُرْقَةُ» بر محور موالات شما، مؤمنین دور هم جمع می‌شوند. ما مدیون حسین(ع) هستیم که ما را دور خودش جمع کرده است.

حسین(ع) انتظار دارد که برایش چه کار کنیم؟ فقط می‌خواهد که با دوستان و محبین او هم دوست باشیم.

امام رضا(ع) می‌فرماید: در آخر الزمان بعضی از مدعیان محبت ما هستند که فتنه به پا می‌کنند؛ بدتر از فتنه دجال! (إِنَّ مِمَّنْ يَتَّخِذُ [يَنْتَحِلُ] مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ فِتْنَةً عَلَى شِيعَتِنَا مِنَ الدَّجَالِ فَقُلْتُ: بِمَا ذَا؟ قَالَ: بِمُؤَالَاةِ أَعْدَائِنَا وَ مُعَادَاةِ أَوْلِيَائِنَا ؛ صفات الشیعه، شیخ صدوق، ص 8) به اسم محبت اهل بیت(ع) فتنه‌ای برپا می‌کند شدیدتر از فتنه دجال! دجال مهم‌ترین عامل گمراه‌کننده در آستانه ظهور است. امام رضا می‌فرماید که فتنه اینها بدتر از فتنه دجال است. پرسیدند مگر اینها چه کار می‌کنند؟ فرمود: با دوستان ما اهل بیت دشمنی می‌کنند و با دشمنان ما اهل بیت دوستی می‌کنند.

اگر این زندگی جمعی واقعاً حرف دین است از فردا باید برنامه زندگی‌مان را عوض کنیم، اینها شوخی

نیست، امام زمان (ع) منتظر است. طرح‌های عملیاتی
برای زندگی جمعی را جلسه بعد عرض خواهم کرد.

منبر کوتاه

مشاهده سایر
منبرهای حجت
السلام و
المسلمین پناهیان

مشاهده منبرهای
حجت السلام و
المسلمین کاشانی

مشاهده منبرهای
حجت السلام و
المسلمین عالی